

## روش شناسی شناخت ریشه ها و تداوم استبداد



کازم علمداری

روش شناسی استبداد ایرانی

روش شناختی در عمده ترین شکل خود به روند کار منطق علمی گفته می شود که شامل قواعد، نظام ارتباط اصول، و شکل بخشی به دریافت شناخت درست پدیده است. پژوهش، پایه در طرح تئوری خام (فرضیه) و انتخاب روش تحقیق مناسب آن دارد. طرح درست مسئله یا سؤال درباره یک واقعیت ناشناخته یا کم شناخته شده، و به کارگیری روش مناسب برای جمع آوری اطلاعات درست و مرتبط و عینی، و غیر متعصبانه نگریستن به داده ها و دریافت ها، در واقع ابزار اولیه ی تحلیل، تفسیر و نتیجه گیری است. بدون طرح یک نظریه یا پرسش در آغاز، روند کار تحقیق از نظام خود خارج می شود. به طور مثال اگر پرسش یا نظریه درباره ی بود یا نبود و یا چه گونه بودن استبداد در جوامع شرقی است، تدریف و بررسی نظریه های ارائه شده درباره ی ریشه های استبداد شرقی، و طرح نظریه ای نوین یا تعدیل یا تقویت یکی از نظریه های گفته شده، مقدمه ی کار است. سر آخر نتیجه ی یک کار تحقیقی باید به شکل اهرم های کاربردی (کلینیکی) به علاقه مندان ارائه شود. به طور خلاصه در شناخت پدیده ای مانند استبداد، طرح مطالعاتی، جمع آوری اطلاعات و تحلیل دریافت ها سه گام مرتبط به هم و ضروری است. اگر گام نخست یعنی ارائه ی تعریف (استبداد چیست؟) با مراجعه به آثار نظری یک اصل است در گام دوم، یعنی جمع آوری و اطلاعات مراجعه به تاریخ، منابع و شواهد ثبت شده (نوشته ای و باستان شناسی) در کنار کار تجربی (امپریکال) و مشاهدات ضروری است. این گام بدون طرح مشکل یا مسئله چیست؟ ناقص است. مقایسه جوامع برای تدقیق تعریف و کمک به جمع آوری اطلاعات و مطالعه ی بازتاب های اجتماعی و سیاسی نهاد قدرت، چه استبدادی و چه غیر استبدادی در زندگی اقتصادی - اجتماعی مردم یا بر عکس به عنوان یک اصل جامعه شناختی باید رعایت شود. به طور مثال، در مورد شناخت ویژگی های جوامع شرقی، اطلاعاتی که از گزارش تجربی و مشاهده ای فرانسوا پرنیه،

پزشک مخصوص اورنگ زیب (دربار مغول) طی نه سال حضور مستقیم خود در کتاب «سفرهای دربرگیرنده توصیف قلمرو مغول کبیر» به دست داده است از ارزش یکثایی برخوردار است. برنیه بی آنکه خود به اهمیت گزارش‌های خویش واقف باشد، در تصویری عینی از جامعه‌ی شرقی، وجه مهمی از «شیوه تولید آسیایی» را آشکار ساخت.

اودر توصیف دستگاه حکومتی مغول نوشت که «شاه به تنهایی مالک کلیه زمین‌های سرزمینی به حساب می‌آید.» و نتیجه می‌گیرد که «از آن جهت که پایتختی چون دهلی و یا آگرا (Agra) تقریباً تماماً از طریز ارتش امرا معاش می‌نمایند، بالاچار (مردم‌شان) موظف می‌شوند که حتا برای مدتی طولانی به همراه شاه، شهر را به فصد میدان جنگ ترک نمایند. از این رو این شهرها با پاریس شباهتی نداشته و نمی‌توانند داشته باشند، زیرا در حقیقت چیزی جز اردوگاه‌های نظامی نیستند.

مطالعه‌ی این گزارش برخی از صاحب‌نظران، مانند مارکس و انگلس را متوجه پدیده‌ای که کم‌تر به آن توجه کرده بودند نمود. مارکس و انگلس اولین بار تحت تأثیر گزارش برنیه (۱۶۷۰) و کتاب جیمز میل، تاریخ هند بریتانیا (۱۸۲۱) و ریچارد جونز، مقاله‌ی درباره توزیع ثروت و منابع مالیاتی (۱۸۳۱) به پدیده‌ی متفاوت «شیوه تولید آسیایی» پی بردند. مارکس و انگلس نبود مالکیت خصوصی بر زمین را عامل اصلی رکود اجتماعی در جوامع شرقی دانستند؛ به طوری که دست به دست شدن سلسله‌ی حکومتی و با دخالت‌های نظامی اقوام مهاجم تغییراتی در وضعیت اقتصادی آن‌ها به وجود نیارود. زیرا مالکیت زمین هم‌چنان در دست دولت‌های جدید و زمین‌داران وابسته به آن‌ها باقی می‌ماند. در شیوه تولید آسیایی، افزون بر سیاست استبدادی، به زعم ماکس وبر، نظام پاتریمونیا، طبقه متوسط و نهادهای اجتماعی مربوط به آن نیز وجود نداشت. شاه و وابستگان او در یک سو و توده‌های مردم (رعایا) در دگر سو قرار داشتند. مارکس و انگلس در پی مطالعات خود جوامع چین، هند، جاوه، اسپانیا، خاورمیانه، بخش‌هایی از قاره آمریکا پیش از کشف کلمبوس را در این گروه جای دادند.

البته پیش از مارکس و انگلس، هگل، منتسکیو، مایزبه تفاوت‌های سیاسی و اقتصادی جوامع شرقی اشاره کرده و ویژگی‌هایی از این نظام را برشمرده بودند. مطالعه‌ی این گونه گزارش‌ها و نظریه‌ها می‌تواند ضمن تحریک ذهن پژوهشگر راهنمای طرح او و کار برداصولی روش مطالعه‌ی او شوند. حال بازگردیم به روش‌شناسی و تعریف و شناخت پدیده‌ی استبداد. استبداد شرقی را ویژگی جوامع آسیایی دانست‌اند. این پدیده مرتبط به تاریخ شرق در برابر تاریخ غرب معنا یافته است. پس بدون این مقایسه، این معنا را از دست خواهد داد. بنابراین آشنایی با متعارف غربی آن نیز لازم است. استبداد یک پدیده‌ی اجتماعی-سیاسی است و به طور عام به معنای اعمال خودسرانه و خضونت‌بار قدرت سیاسی

یا روش حکومتی است که می‌تواند مشروعیت سنتی نیز داشته باشد. استبداد را هم عاملی برای عقب‌ماندگی جوامع شرقی شمرده‌اند و هم توجیهی برای استعمار. رکود این جوامع ناشی از سازمان اجتماعی کار در روستاها، وابستگی حرف به کشاورزی، و کشاورزی به ذخائر آب نامطمئن و با مدیریت دولتی (نه مالکیت دولتی آب) است. مدیریت دولتی آب نیز به معنای کنترل توزیع آب است، نه تولید آب. حتا گاهی آب اضافی نیز احتیاج به کنترل و مدیریت دارد. تدفیق این نکته از این زاویه اهمیت دارد که کسانی به جای تکیه بر شیوه توزیع آب و سازمان اجتماعی کار و نوع مالکیت ارضی، خود را در حیطه‌ی میزان آب محدود می‌کنند. آنچه این پژوهش‌گران نیاز دارند توضیح درباره‌ی تفاروت مالکیت ارضی در شرق و غرب است که اساس تحول به سرمایه داری را در غرب سبب شد و در شرق مالکیت دولتی مانع از پیدایش مناسبات سرمایه دارانه گردید.

برای روشن‌تر شدن بحث، مثال دیگری می‌آورم: بسیاری از نظریه‌پردازان، استبداد و دوام آن را به دلیل دخالت و غلبه دولت بر امور و کارهای عمومی می‌دانند که مانع از رشد اقتصاد خصوصی می‌شود. اقتصاد خصوصی روستاها در فنودالیسم اروپایی و استقلال سیاسی شهرها در آن جوامع به مکان‌هایی برای مبادله کالا و سر آخر رشد طبقه بورژوازی و سرمایه‌داری صنعتی تبدیل می‌شد. در حالی که در جوامع شرقی، شهرها در کنترل دولت و وابسته به کشاورزی و روستا باقی ماندند. وحدت کشاورزی و صنایع دستی در روستاها نه تنها روستاها را خودکفا می‌کرد، بلکه شهرها را وابسته به آن‌ها نگه می‌داشت. این ویژگی‌های جامعه آسیایی است که البته در همه جا یکسان نبوده است. هم‌چنین بسیاری از نظریه‌پردازان، که ساخت اقتصادی جامعه را تعیین‌کننده‌ی نظام سیاسی آن می‌دانند، و معتقدند که این مناسبات اقتصادی-اجتماعی پایه و اساس استبداد شرقی است، این وضعیت را ناشی از کمبود آب یا به عبارت دقیق‌تر مشکل آب‌رسانی برای کشاورزی می‌دانند.

در پی‌گیری روش‌شناسی استبداد، اگر رابطه وضعیت اقلیمی و مناسبات اجتماعی و حضور استبداد شرقی مورد قبول نباشد دو گزینه باقی می‌ماند: نخست وجود استبداد شرقی را مطابق با واقعیت ندانند که بعضی‌ها نمی‌دانند. دوم وجود شیوه تولید آسیایی را متفاوت از نظام فنودالی اروپایی به حساب نیاورند. در این صورت تفاوت شرق و غرب در حوزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیازمند نظریه‌ی دیگر و توضیح و تحلیل دیگری است.

دولت‌های مالک در شرق برخلاف دولت به عنوان ابزار کنترل طبقاتی در غرب، با تسخیر ارزش اضافی به شکل مالیات، و مصرف آن برای تجملات و شکوه کاخ‌ها و جلال و جبروت دربار سلاطین، امکان مبادله‌ی آزاد را از میان می‌برند و یکنواختی جامعه تداوم می‌یابد. زمین‌داران در شرق بر خلاف

غرب امنیت نداشتند و شاهان مستبد همان گونه که زمین را به کسانی واگذار می‌کردند آن‌ها را نیز باز می‌ستاندند. در ایران این ویژگی تا زمان رضا شاه ادامه یافت. مصادره‌ی اموال توسط دولت هنوز در فرهنگ سیاسی جامعه ایران باقی است. به طوری که صاحبان قدرت نه تنها مصادره اموال خصوصی را مجاز می‌شمردند بل که به آن هم چون اموال شخصی خود نگاه می‌کنند.

اگر هسته مرکزی تحول را در غرب سرمایه‌داری بدانیم و کانال انتقال اقتصاد کشاورزی به اقتصاد شهری و صنعتی را فنودالسم، آن‌گاه نبود این پدیده در جوامع شرقی می‌تواند عقب‌ماندگی اقتصادی و سیاسی این جوامع در دوره مدرن را توضیح دهد. در غرب در کنار قدرت پادشاهان، دو نهاد قدرت دیگر، یعنی کلیسا و فنودال‌ها وجود داشت که مانع از سلطه‌ی انحصاری دستگاه دولتی پادشاهان می‌شد. وجود مالکیت خصوصی بر زمین عامل اصلی حفظ تعادل میان این سه نیرو بود. اما در جوامع شرقی رشد قدرت دولت (جامعه سیاسی) و عدم رشد جامعه‌ی مدنی در حقیقت شکل وارونه‌ی شرایط اروپا بود. در جوامع شرقی، جامعه مدنی زیر نفوذ و کنترل دولت قرار داشته است. و انگهی نبود مالکیت خصوصی به شکل غرب، رشد طبقات اجتماعی در جوامع شرقی را به عنوان عامل تغییر و تحول جامعه به تأخیر انداخت. پیدایش جامعه مدنی مستقل، با مالکیت خصوصی و حذف مالکیت دولتی بر ابزار تولید مرتبط است. الکسیس توکویل در رمز غیبت استبداد سلطنتی، و پیدایش دموکراسی در غرب توضیحاتی داده است که در خور توجه است: به نظر توکویل غیبت استبداد سلطنتی در اروپا وجود اشرافیت فنودالی بود که بین حکومت پادشاهان و توده‌های مردم تعادل سیاسی را به وجود می‌آورد. پیش‌رفت صنعتی و گسترش ارزش‌های دموکراتیک در اروپا در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم سبب افول اشرافیت فنودالی و رشد طبقه متوسط بورژوازی شد که اهرم رشد دموکراسی به حساب می‌آید. اشرافیت گسترده فنودالی در اروپا به طور سنتی فاصله‌ی میان پادشاهان (طبقه حاکم) و توده مردم را پر می‌کرد. در دوران پیشامدرن و پیشاصنعتی، این طبقه به طور کلی به عنوان نیروی خوش‌حیم و با ثبات، قدرت مطلقه پادشاه را نسبت به طبقات پایین جامعه تعدیل می‌کرد. زیرا منافع اقتصادی و سیاسی آن چنین ایجاب می‌کرد.

توکویل معتقد بود که بدون این قدرت میانی، یعنی اشرافیت فنودالی، اروپا نیز می‌توانست یا توسط پادشاهان مستبد (all Powerful Tyrant) (نخبگان) یا استبداد اکثریت (Tyranny of the Majority) (جامعه توده‌گرا) جارو شود. اما رمز بقای اشرافیت فنودالی در غرب وجود ارتش‌های خصوصی فنودال‌ها بود که آن‌ها به برکت مالکیت خصوصی قادر به تأمین هزینه نگاه‌داری نیروی نظامی خود (واسال) بودند.



### رابطه‌ی «آب» با «سیاست» در تمدن شرقی به چه معناست؟

تفاوت در اقتصاد کشاورزی میان شرق و غرب، نه صرفاً در میزان آب، بلکه در شیوه آبیاری و ساختار جغرافیایی این مناطق نیز هست. شیوه آبیاری در شرق نیازمند تقسیم اجتماعی کار است که در غرب به دلیل ریزش باران فراوان و آبیاری طبیعی، ضرورت نداشته است. تقسیم اجتماعی کار در روند تکامل تاریخ از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. مارکس و انگلس، دورکیم و ماکس وبر، چهار چهره برجسته علوم اجتماعی قرن ۱۹ به نقش و اهمیت تقسیم اجتماعی کار در تحول جامعه توجه کرده‌اند و بخشی از نوشته‌های خود را به آن اختصاص داده‌اند. بسیاری به اشتباه در تفاوت شرق و غرب این پدیده را نادیده می‌گیرند. شکل تقسیم اجتماعی کار در جوامع شرقی به دلیل ویژگی جغرافیایی و منابع آبی، مدیریت سیاسی و ویژه‌ی رابط می‌کرد که در جوامع غربی وجود نداشت. همین بی‌توجهی این دسته از پژوهشگران به مسئله تقسیم اجتماعی کار، آن‌ها را به نتایج نادرستی سوق داده است که یا وجود استبداد شرقی را نفی می‌کنند و یا ساختار تولید کشاورزی جوامع شرقی، از جمله ایران را برابر با فتودالیسم اروپایی می‌دانند. گذشته از این تفاوت بزرگ، برآیند دو شیوه‌ی تولید کشاورزی در شرق و غرب نیز نشان از تفاوت‌های ساختاری آن‌ها است.

افزون بر کمبود آب، بسیاری از رودخانه‌های بزرگ در جوامع شرقی که کشاورزی در حاشیه آن‌ها انجام می‌گرفت، ویژگی تخریبی بزرگی نیز داشته‌اند؛ به طور مثال، رودخانه نیل، آب در حاشیه آن در فواصلی از سال بین یک تا ۳/۵ متر بالا می‌آمد. رودخانه زرافشان در ترکستان، رودبنگال در بنگلادش، رودخانه گنگ و ایندوس در هند و چنگ‌هانگ در چین و دریاچه مایی در مکزیک از جمله نمونه‌هایی از رودخانه‌های طغیان‌گرند که کشاورزان تنها با پذیرش ریسک نابودی زراعت‌شان در حاشیه آن‌ها به طور دوره‌ای به کشاورزی می‌پرداختند. در تقسیم اجتماعی کار، کنترل سیل نیز بخش بزرگی از کار آبیاری در مناطق شرقی است. کندن گردال و ایجاد سدبندها در حاشیه رودخانه‌ها، که وقت و انرژی بسیار زیادی صرف آن می‌شود، از جمله کارهای مقدماتی آبیاری و کشاورزی است. در تمدن سومری «و مصری» کارهای مقدماتی برای جلوگیری از تخریب سیل، جزیی از وظایف دینی افراد محسوب می‌شد. در چین و هند نیز تعهدات مشابه‌ای از جانب دستگاه دولتی بر مردم اعمال می‌گردید. در تمدن «اینکا» در «پرو» هر فرد بالغ موظف به بیگاری (کار اجباری بدون مزد) برای امر کشاورزی بود. حتا در دوران مدرن در مصر (قرن ۱۹) طبقات تحتانی و فقیر جامعه مجبور بودند که بین ۹۰ تا ۱۸۰ روز برای دولت بیگاری کنند. بیگاری مانند سربازگیری اجباری در میان قبایل به عنوان یک وظیفه بود از سوی

دیگر مناسبات قبیله‌ای مانع از انکشاف طبقات اجتماعی، مانع دیگر تحول جامعه بود. پادشاهان در شرق، با استفاده از همین بیگاری، معابد و کاخ‌های بزرگ و افسانه‌ای برای خود بنا می‌کردند و به عظمت و شوکت خود می‌افزودند. و مهم نبود که هزاران انسان زحمتکش در هنگام ساختن این اهرام و کاخ‌های سر به آسمان کشیده، جان خود را از دست بدهند. در واقع ارزش اضافی تولید شده صرف منابع غیر تولیدی می‌شد. نگاه‌داری چنین مناسبات اجتماعی بدون سیاست استبدادی - یعنی خشونت و زور - ممکن نبود.

هم‌چنین خسارات مالی و جانی ناشی از سیل در این مناطق آن‌چنان بالا بود که تقویم‌نگاری بر دستگاه دولتی و دیوان‌سالاری برای پیش‌گیری از عواقب آن دارای اهمیت ویژه‌ای بود. تا جایی که بسیاری از پژوهشگران پیدایش علوم مرتبط به تقویم‌نگاری، یعنی حساب و نجوم در این تمدن‌ها را ناشی از نیاز این جوامع برای پیش‌بینی از امکان وقوع سیل می‌دانند. اهمیت مدیریت کنترل و توزیع آب در تمدن‌های آبی آن‌چنان بود که برخی حتی پیدایش پدیده‌ی «خدا - شهریاران» را در منطقه‌ی «میان و رود» ناشی از آن می‌دانند.

در ایران نیز کمبود آب سبب مشاجرات دایمی، کشمکش‌ها و زدوخوردهای خونین بوده است. «میرآب» پدیده‌ی ناشناخته در غرب در دوره‌هایی از تاریخ ایران دارای اهمیت زیادی بود. به طور مثال در دوران خلافت عباسی در «مرو»، میرآب هزاران نفر خدمه در اختیار خود داشت و ذخیره آب شهر توسط سپاه ۴۰۰ نفری نگهبانی می‌شد. (ویتفولگ)

تقسیم آب کشاورزان با محاسبات دقیق و با احتساب دقیقه انجام می‌گرفت. زمین بدون آب تقریباً ارزشی نداشت. برخی از رودخانه‌ها به دلیل کمبود ریزش برف و باران در مواقعی به کلی خشک می‌شد. این پدیده‌ها نه تنها اهمیت آب را بالا می‌برد، بلکه ضرورت کنترل، نگاه‌داری و توزیع آن را از حد توان کشاورزان به تنهایی خارج می‌ساخت به طوری که در مواردی تنها از عهده دولت برمی‌آمد. در زیر، اهمیت رابطه و وضعیت اقلیمی جامعه و فعل و انفعالات اجتماعی - سیاسی جامعه بیشتر تر توضیح داده می‌شود.

### اشتباه در پایدار شمردن شرایط جغرافیایی

ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی جوامع یکسان و همیشه پایدار نبوده و نخواهند بود. تغییرات جوی مانند سرما، گرما، تغییر مسیر آب‌های جاری، خشک‌سالی مستمر، عوزرض و مصائب طبیعی مانند زلزله، سیل، آتش‌فشان و جنگ از جمله عواملی بوده‌اند که عمر یک تمدن یا حتی زندگی در یک

سرزمین را پایان بخشیده‌اند و یا مسیر رشد آن‌ها را به طور تاریخی تغییر داده‌اند. به طور مثال، اولین تمدن‌های بزرگ باستان در منطقه‌ای میان دو رود (مصر، بابل و سومر) پیدا شد. از این تمدن‌ها تنها بقایای ناچیزی باقی مانده است. توقف، رشد و یا ادامه این تمدن‌ها به تغییرات جغرافیایی و انسانی مرتبط است. در حفاری‌های باستان‌شناسی گاهی مجموعه‌ای از یک شهر از زیر خاک کشف شده است که قرن‌ها کسی از آن خبری نداشته و در هیچ آثار تاریخی نوشتاری نیز نامی از آن‌ها برده نشده است. این کشفیات خود نموداری از وقوع عوارض طبیعی و تاریخی است که نشان می‌دهد ادامه‌ی حیات یک تمدن در یک ناحیه در مقطعی از تاریخ قطع شده است.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که افول و عدم تداوم اولین تمدن‌های بزرگ (میان دو رود، بین‌النهرین) مانند سومر و بابل به دلیل از دست رفتن حاصل‌خیزی سرزمین‌های این منطقه رخ داده است. حاصل‌خیزی زمین یا منابع آبی آن برای همیشه دوام نمی‌آورد. برای مثال دریاچه هامون در سیستان ظرف صد سال گذشته چهار-پنجم آب خود را از دست داده است و گفته می‌شود که در مواقع خشک‌سالی سطح آب آن، از یک‌صد و پنجاه هزار کیلومتر مربع در یک‌صد سال پیش به یک‌هزار و دویست کیلومتر مربع کاهش یافته است. هزاران نفر از مردم سیستان به دلیل این تغییر اقلیمی ناچار شدند به مناطق استان گرگان کوچ کنند. این تغییرات اقلیمی بارها با ابعاد مختلف در تاریخ جوامع رخ داده است.

اما اگر در سرزمین‌های شرقی به دلیل جغرافیای آن، انسان‌ها پیش‌تر به منابع آبی زیرزمینی و رودخانه‌ها وابسته بودند و به همین دلیل رشد کشاورزی پراکنده و به دور از یکدیگر شکل می‌گرفت، در غرب وجود ریزش باران فراوان این محدودیت وجود نداشت و تقریباً برخلاف شرق همه‌ی سرزمین‌های فلات به لحاظ آبی قابل کشت و زرع بود. همین ویژگی جغرافیایی سبب‌ساز نوع دیگری از رشد و روابط انسانی و اجتماعی-اقتصادی و سیاسی شد. مناسبات اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر در سرزمین‌های خشک و کویری مناطقی از شرق مانند صحرای عربستان نمی‌توانست با مناطق حاصل‌خیز و سرسبز که بخش عظیمی از امر تولید کشاورزی یعنی تهیه آب به طور طبیعی و بدون دسترنج انسان فراهم می‌شد یکسان باشد.

تاریخ همه‌ی جوامع، تاریخ نزاع بر سر غلبه بر منابع تولید و ثروت بوده است. هیچ پادشاه و سرداری برای تسخیر صحرای عربستان یا کویر نمک یا دشت لوت به این سرزمین لشکرکشی نکرد. حتا ادیان نیز با ایجاد انگیزه‌ی کسب ثروت و غنایم، لشکریان خود را روانه سرزمین‌های دیگر کردند. همان‌قدر که کمبود آب ضایعات اجتماعی در پی داشت، ریزش باران‌های جنگلی نیز مانع خالی‌مالدن زمین برای



کشت و زرع گردید، به طوری که جوامع انسانی در این مناطق نیز قادر نبودند علی‌رغم فراوانی آب، از زمین برای کشاورزی استفاده کنند. جنگل‌های آمزون نمونه بارزی از این دست است. اروپای شمالی نیز در دوران باستان وضع مشابهی داشته است. برای این مناطق علاوه بر پوشش جنگلی، سرما و یخبندان نیز مزید بر علت بود. تنها با از بین بردن بخشی از جنگل‌ها در این مناطق امکان تداوم زندگی و توسعه برای تداوم حیات مردم این سرزمین فراهم آمد.

### نقش طبیعت در شکل‌دهی تحولات جامعه چیست؟

شاید روشن‌ترین مثال در مورد نقش طبیعت در سرنوشت یک جامعه کوچ یا مهاجرت آریایی‌ها از مناطق شمال به فلات ایران و شبه‌فاره هند باشد. علت اصلی این مهاجرت چه بود و نتایج آن چه شد؟ دلیل اصلی مهاجرت آریایی‌ها (نیاکان ایرانیان) تغییر وضع جوی و سرما و یخبندان غیرقابل تحمل در مناطقی بود که آریایی‌ها در آن‌جا می‌زیستند. آن‌ها به قصد دستیابی به سرزمین و اقلیمی مساعدتر روانه‌ی جنوب شدند، گروه‌هایی از آن‌ها در فلات ایران ساکن شدند و گروه‌هایی دیگر به سمت سرزمین‌های شرقی (هند) ادامه مسیر دادند. بعدها گروه‌های مهاجر در فلات ایران توانستند به تمدن‌های پیشرفته میان دو روده «بین‌النهرین» غلبه یابند و پایه‌های تمدن ایران (مادها) را بسازند. شواهد تاریخی گواه بر آن است که عامل اصلی موفقیت آریایی‌ها بر تمدن کهن منطقه (آشور، بابل...) منطقه بسیار حاصل‌خیز شرق فلات، اتحاد شش قبیله به رهبری مادها و اهلی کردن اسب به عنوان کاراترین حیوان در جنگ و سریع‌ترین وسیله حمل و نقل در آن زمان بود. در همین‌جا باید اضافه کرد که ریشه‌های پیش‌رفت تمدن ساکنان منطقه شرق فلات ایران طبیعت غنی، خاک حاصل‌خیز و آب فراوان، و علت افول این تمدن‌ها نیز تغییرات بزرگ اقلیمی در منطقه بود. هم‌چنان‌که علت مهاجرت آریایی‌ها از مناطق شمالی به فلات ایران نیز گریز از مصایب و مشکلات طبیعی (جغرافیایی) از جمله یخبندان منطقه بود.

هم‌چنین زندگی در مناطق کویری و خشک شبه جزیره عربستان نیز انسان‌های این منطقه را با روحيات و ارزش‌ها و هنجارهای متفاوتی سازگار کرده بود. در منطقه شمالی اروپا نیز سرما و سرزمین‌های پوشیده از جنگل‌های انبوه مانع انجام کشاورزی می‌شد و قبایل ژرمن نیز پیش از دستیابی به تمدن روم بسیار عقب‌مانده بودند. برای رشد تمدن حد متوسطی از امکانات طبیعی لازم است تا انسان با به‌کارگیری خلاقیت‌های خود از ظرفیت‌های اقلیمی به‌تر بهره‌برداری کند. در این صورت توان فکری انسان نیز رشد می‌کند. بنابراین رابطه‌ای میان کم و کیف جغرافیای منطقه و سکناگزینی و اشتغال

به کارهای کشاورزی، تمدن‌های متفاوت و پیشرفته از تمدن‌های گروه‌های کوچنده به وجود آورده است. زندگی متحرک و چوپانی و گله‌داری و درحان کوچ برای یافتن چراگاه‌های جدید که عامل مهمی در عقب‌نگه داشتن این‌گونه جوامع بود رابطه بسیار نزدیکی با وضعیت جغرافیایی آن‌ها داشت. نمونه دیگر از ارتباط وضعیت جغرافیایی و تمدن انسانی می‌توان به جوامع دو سوی دریای مدیترانه یعنی کارتاژها، فنیقی‌ها، یونانی‌ها و رومی‌ها اشاره کرد. وضعیت یگانه جغرافیایی این منطقه موجب شده بود که این جوامع به مهد تمدن‌های پیشرفته جهان آن روز بدل شوند. ولی آیا نقش طبیعت (جغرافیا) بر روی انسان رابطه‌ای یک‌جانبه است؟ به هیچ وجه، زیرا رابطه انسان و طبیعت، به تدریج به رابطه‌ی میان خود انسان‌ها تغییر می‌یابد. این رابطه خود منبع دیگری برای ارزش [تمدن] است. همین است که برتری قدرت انسان بر طبیعت اغلب به برتری انسان بر انسان تبدیل می‌شود و طبیعت به صورت ابزاری در خدمت این برتری قرار می‌گیرد. بنابراین اولاً نقش و تأثیر طبیعت بر انسان دایمی و یک‌جانبه نیست، ثانیاً این رابطه اندک‌اندک با تسلط بیش‌تر انسان بر طبیعت، که آن‌هم با رشد تکنولوژی و آگاهی انسان به دست می‌آید، به رابطه‌ی میان انسان با انسان بدل می‌گردد. طبیعت به ابزار کنترل گروهی از انسان‌ها بر گروه دیگری بدل می‌شود. ولی ما نمی‌توانیم نقش اولیه‌ی طبیعت را در شکل‌دهی ارزش‌های جامعه، هنجارهای فرهنگی و آگاهی انسان نادیده بگیریم. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر نقش کار انسانی در ترکیب آن با طبیعت در تولید ارزش باشد. اصولاً ثروت در حیات بشری در گستره‌ی تاریخ، از ترکیب کار و طبیعت حاصل شده است. تجسم کار بدون وجود انسان بی‌معناست. بی‌شک آگاهی انسان نیز بر کار او مستتر است. مسلماً کار با کیفیت برتر یا طبیعت غنی‌تر، حاصل بزرگ‌تری به بار خواهد آورد مارکس معتقد است: «که تنها غنی‌بودن خاک عامل تفاوت بین ملل مختلف نبوده، بلکه قضاوت ناشی از گونه‌گون بودن ملل و اقوام نیز نتایج و ارزش‌های مختلف به بار آورده است.» هم‌چنین پیچیدگی رابطه‌ی انسان‌ها با اقلیم، رشد آن‌ها و سلطه‌ی بیش‌تر بر طبیعت، زایش نیازهای جدید انسان به دنبال رفع نیازمندی‌های اولیه، به کارگیری ابزار نوین تولید و کشف شیوه‌های دسترسی وسیع‌تر و سریع‌تر به منابع طبیعی، همه و همه در این تفاوت دخیل بوده‌اند.

اما رابطه میان طبیعت و نقش انسان، هر قدر از جهان کهن فاصله می‌گیریم و به دنیای امروز نزدیک‌تر می‌شویم و یا به عبارت دیگر، هر قدر انسان سلطه‌اش بر طبیعت زیادتر می‌شود از نقش طبیعت کاسته می‌شود و نقش آگاهی انسان (علم و تکنولوژی و دانش) برجسته‌تر می‌گردد. باز هم به قول مارکس تحول از مرحله ضرورت به مرحله آزادی انجام می‌گیرد. در مرحله‌ی ضرورت، انسان به امکانات طبیعی وابسته است، مثلاً مجبور به کوچ می‌شود، اما در مرحله‌ی آزادی، انسان بر طبیعت کنترل

دارد. بنابراین نباید رابطه‌ی طبیعت و انسان را یک‌جانبه، مکانیکی، یک‌نواخت و همیشگی دانست. نقش طبیعت باید در پویایی تاریخ که انسان سازنده‌ی آن است در نظر گرفته شود. ترسیم رابطه مستقیم و خطی میان میزان آب و استبداد، گمراهی و سردرگمی بی‌ارزش می‌آورد.

### وجه فرهنگی، رمز بقای استبداد

استبداد تنها به حوزه اقتصاد و سیاست خلاصه نمی‌شود. ارتباط کلیه نهادهای اجتماعی در پیوند با ساختار کلی جامعه، استبداد را به تمام بافت جامعه سرایت می‌دهد و بازتولید می‌کند. بنابراین نهاد خانواده، دین، آموزش همگانی، نظام قانونی، و قضایی، حناحوزه‌های هنری از مناسبات سیاست و اقتصاد استبدادی جدا نمی‌ماند. در این قسمت ضمن توضیح ویژگی‌های استبدادی در نهادهای دیگر سعی خواهیم کرد روشن‌شناسی پدیده‌ی استبداد را نیز گسترش دهیم.

به‌طور کلی فرهنگ استبدادی برآمده از شرایط عینی جامعه است. استبداد تنها در سازه‌های فرهنگی خلاصه و محدود نمی‌ماند یعنی صرفاً در این سازه‌ها بروز نمی‌کند بلکه در اشکال اقتصادی (مناسبات ارباب و رعیتی، مالکیت دولتی و تقسیم اجتماعی کار)، سیاسی (حکومت یا تریبونال، خودکامگی فردی و گروهی، بی‌نانونی و خشونت‌گری)، اجتماعی (انحلال حقوق فردی در جمع، قشربندی غیر طبقاتی مانند مناسبات قبیله‌ای)، خانوادگی (مردسالاری، پدرسالاری)، دینی (دین‌تحمیلی، انحصاری، تحکمی و خشونت‌بار)، جلوه‌های دیگر حضور و وجود استبداد در جامعه است. زمانی که فرهنگ استبداد به ارزش اجتماعی بدل شد و در جامعه نهادی گردید، به شکل ایدئولوژی غالب در خدمت مشروعیت‌بخشیدن به رفتار سیاسی حاکمیت و مناسبات اقتصادی در جامعه بروز می‌کند. در این زمان دیگر نمی‌توان و نباید به سراغ رابطه‌ی تک‌خطی میان میزان آب و نظام استبدادی رفت.

### سه سطح نگرش

شناخت پدیده استبداد و ریشه‌های آن از لحاظ نظری مستلزم کاربرد سه سطح نگرش کلان (Macro)، خرد (Micro)، و حد متوسط (مزو - Meso) است. در حالی که نگرش کلان، به ساختار کلی جامعه توجه دارد، نگرش خرد به مناسبات درونی گروه‌ها، یعنی کنش و واکنش‌های فردی می‌پردازد. ولی فاصله میان ساختار کلان جامعه مانند شیوه تولید با افراد، از طریق نگرش حد وسط «مزو» یا «اکلکتیک» (Eclectic) به هم مرتبط می‌شود. به عبارت دیگر در سطح کلان، زاویه بررسی، تعیین نقش ساختار تولید جامعه در شکل‌دهی شخصیت فرد مستبد است. در سطح خرد، شناخت نقش شخصیت

در شکل‌دهی ساختار تولیدی جامعه، و در سطح متوسط به چگونگی پیوند این دو وجه و دو سطح جامعه می‌پردازد. آن‌چه به عنوان فرهنگ استبدادی شناخته می‌شود، نمی‌تواند نتیجه‌ی بلافصل ذهنیت افراد، باشکل‌گیری داوطلبانه‌ی این فرهنگ در برخی جوامع باشد. کما این‌که پدیده عقب‌ماندگی جوامع ناشی از فرهنگ استبدادی و داوطلبانه مردم نیست.

پدیده‌ی عقب‌ماندگی در واقع خود را به جامعه تحمیل می‌کند. شکل‌گیری فرهنگ و ذهنیت استبدادی، همانند شکل‌گیری فرهنگ و ذهنیت دموکراسی نیازمند بستر عینی خود است که در اولین مرحله‌ی شکل‌گیری آن از کنترل انسان خارج است. اما اگر در شکل‌گیری دموکراسی، خرد انسان نقش بارزی ایفا می‌کند، در شکل‌گیری استبداد، تفکر انسانی پشتوانه آن نیست. به عبارت دیگر تازمانی که طبیعت بر انسان مسلط است و فوای طبیعی بر توان انسانی غلبه دارد، این قاعده صادق است. آن‌گاه که انسان بر طبیعت برتری یافت، ذهنیت انسان و ارزش‌های نوین فرهنگی از روی تعقل و برای برآورده کردن نیازمندی‌های جامعه بشری ساخته می‌شود. یعنی انسان از مرحله تابعیت «قانون طبیعی» به تابعیت از قانون اجتماعی که انسان در آن نقش فعال ایفا می‌کند ارتقا می‌یابد. این دو مرحله را نباید یکی دانست.

مناسبات ارباب و رعیتی (سلطان برابر با ارباب کل جامعه و مردم به عنوان رعیت او) فرهنگ ارباب و رعیتی را نیز در جامعه رواج می‌داد و از طریق نهادهای دین (مرید و مرادی) و خانواده (مرد، سالار خانواده) آن را همگانی، درونی و همیشگی می‌کرد. همین فرهنگ به صورت ایدئولوژی حاکم جامعه که به دست دولت کنترل می‌شد درمی‌آمد. این چنین بود که سلطنت مطلقه و استبدادی نه تنها توجیه می‌گردید، بلکه ودیعه‌ای الهی شمرده می‌شد و مردم به سادگی آن را می‌پذیرفتند.

### نظام قبیله‌ای

ویژگی دیگر ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه‌ی ایران سلطه نظام پایدار قبیله‌ای بوده است. نظام قبیله‌ای نیز خود محصول شرایط ویژه اقلیمی شرق است که در روابط اجتماعی افراد بازتاب می‌یابد. همان‌گونه که کمبود آب در این سرزمین نقش برجسته‌ای به دولت آب‌رسان می‌دهد و آن را به قدرت مافوق جامعه بدل می‌سازد، مناسبات دام‌داری نیز جامعه را در شکل ادغام فرد در جمع (خانواده، طایفه، قبیله) نگه می‌دارد و مانع از رشد طبقاتی می‌شود. به عبارت دیگر تولید کشاورزی برای سکنان سرزمین این سرزمین کم‌آب، و دام‌داری برای قبایل کوچنده که مدام در پی مراتع سبز و چراگاه‌ها در حرکت بودند، تضاد و کشمکش میان این دو بخش را تداوم می‌بخشید. غلبه یک بخش بر دیگری تنها از طریق

سازمان واحد و متمرکز حکومت مقتدر و مستبد ممکن بود. بدین سبب قبایل نیز پس از چیرگی بر مناطق سکنا نشین، قدرت دولتی را نیز به دست می‌گرفتند. همین امر باعث بروز و تداوم تضاد و کشمکش میان قبایل ساکن فلات ایران (به صورت جنگ‌ها و تغییر حکومت‌ها از قبیله‌ای به قبیله دیگر) برای قرن‌ها شد.

خصلت قبیله‌ای نیز بخشی از قدرت سیاسی ایران بوده که از آغاز تا دوران اخیر تداوم یافته است. در غرب مناسبات قبیله‌ای در پی رشد مالکیت خصوصی به مناسبات طبقاتی بدل شد. بنابراین افزون بر مشکل آب و آبرسانی برای تولید کشاورزی، احتمال هجوم قبایل کوچنده به مناطق کشاورزی نقش قدرت متمرکز دولتی را بالا می‌برد. نیاز دفاعی سرزمین‌های ساکن در مقابل هجوم قبایل کوچنده، یا حمله‌ی قبایل کوچنده علیه بکدیگر، فرهنگ و مناسبات اجتماعی استبدادی را تقویت می‌کرد. زیرا دفاع از سرزمین در برابر هجوم قبایل به صورت خواست جمعی (ملی) در می‌آمد و همگان به تجربه درمی‌یافتند که برای دفاع از این خواست مشترک باید به قدرت متمرکز دولتی تن بدهند. اما متمرکز مشترک قدرت و ثروت در نهاد دولت سبب می‌شد که بدیده‌ی استبداد همیشگی شود و علیه شهروندان خود نیز به کار رود. به عبارت دیگر، قدرت متمرکز دولتی برای کارکرد مرجه و خواسته شده (یعنی آبرسانی و مقابله با هجوم قبایل کوچنده)، کارکرد غیر ضروری و غیر مرجه استبداد علیه شهروندان را در شکل فرهنگی و سیاسی تداوم می‌بخشد.

### پس افتادگی فرهنگی

ایران از آغاز پدیش تاریخ خود تقریباً به همین روال اداره شده است. اولین حکومت متمرکز ایران توسط قبایل کوچنده آریایی از مناطق شمالی به فلات ایران و تسخیر تمدن‌های ساکن در منطقه ممکن گردید. از حکومت مادها تا پایان دوره قاجار، ایران گرفتار حکمرانی نظام قبیله‌ای و شبه‌قبیله‌ای بود. حکومت رضاشاه پایان این دوره و آغاز مناسبات دوره جدید و ساخت پدیده دولت-ملت در ایران بود. محمدرضا شاه، بی‌جهت می‌گوشید که حکومت خود را ادامه‌ی تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی ایران بنامد. زیرا حکومت در دوران پهلوی برخلاف گذشته دیگر ویژگی قبیله‌ای نداشت ولی فرهنگ قبیله‌ای ادامه یافته است. عبرت از تاریخ یکنواخت گذشته ایران به تاریخ جدید در این زمان رخ داد. رضاشاه که خود خواهان نوع جدیدی از حکومت انتخابی، نه موروثی و قبیله‌ای، یعنی جمهوری بود، با اصرار سنت‌گرایان دینی که بنای قدرت و نفوذ اجتماعی خود را در حفظ سنت‌های گذشته می‌دیدند از فرصت استفاده کرده و به تخت شاهی نشست. ولی شخصیت او، که نتیجه‌ی تداوم فرهنگ قبیله‌ای و استبدادی

جامعه بود، او را به دیکتاتوری نوین بدل ساخت. شیوه رضاشاه برای مدرن کردن جامعه، دیکتاتوری نظامی و اعمال زور بود. این نظام اگرچه از ساختار قبیله‌ای گذشته فاصله گرفت و پدیده دولت - ملت را به وجود آورد ولی هنوز از فرهنگ دیرپای استبدادی حاکم تغذیه می‌کرد. همین فرهنگ در پیشبرد تحول جامعه به سوی مدرنیسم نقش بازدارنده‌ی داشت. همیشه میان فرهنگ و ساختار اقتصادی و رشد تکنولوژی جامعه یک فاصله یا تأخیری وجود دارد که در اصطلاح جامعه‌شناسی به آن «پس‌افتادگی فرهنگی» (Cultural Lag) می‌گویند. یعنی مناسبات اقتصادی و فن‌آوری نو می‌شود، ولی فرهنگ کهنه با سماجت در برابر ارزش‌های نو مقاومت می‌کند. به طوری که در یک مقطع تضاد نو و کهنه، گذشته و آینده در تضاد دو فرهنگ نمایان می‌شود. همین امر سبب می‌شود بعضی کسان ریشه‌پدایش و تداوم استبداد را صرفاً امری فرهنگی قلمداد کنند و به جنبه‌های ساختاری و تولیدی آن بی‌توجه یا کم‌توجه بمانند.

زمانی که نهاد و فرهنگ استبدادی شکل گرفت به طرز مستقل به حیات خود ادامه خواهند داد و حتا موجب تقویت ساختار متصلب اقتصادی - اجتماعی جامعه خواهند شد. همین ویژگی سبب می‌شود که برای از میان بردن سیاست و فرهنگ استبدادی باید تحولات همه‌جانبه به وجود آید. ولی آنچه می‌تواند مشکل سیاسی حاکمیت خودسر را در این جوامع حذف یا حداقل تخفیف دهد، تعدیل ساختاری اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی است که زمینه را برای رشد جامعه‌ی مدنی مستقل و آزادی فرد در برابر جامعه سیاسی (دولت) تقویت می‌کند.